



تجربه تجربه

شما چه فکر می‌کنید؟ آیا به آن اعتقاد دارید؟ فکر می‌کنید باید از آن استفاده کرد یا نه؟ ما فکر کردیم و آمدیم سراغ شما، دور یک میز مربع نشستیم و درباره آن صحبت کردیم. در میز مربع ما عرفان ریاضی، رویین مقرب‌صمدی، حسین تشکر، بهراد قلندرزاده و محمد خاقانی شرکت کردند. همان اول هم صحبت کردیم. گفتیم این یک بحث آزاد است و هر کس نظری دارد. اصلاً فکر کنید باید سر ساعت گفت‌وگو قطع شود. بعد که تمام شد هر کدام برویم خانه‌هایمان و به نه گفتن فکر کنیم.

من: به نظر تان همیشه مخالفت کردن و دست‌زدن به سینه همه چیز خوب است؟

حسین: نه. به نظر من اگر نه گفتن یک عادت شود اصلاً خوب نیست. بعضی وقت‌ها ممکن است به ما پیشنهاد خوبی شود، اما ما از سر عادت بگوییم نه. منظورم این است که نه گفتن باید با فکر و از روی تصمیم‌گیری باشد.

من: ولی ما اغلب اوقات می‌گوییم بله؟ این هم از سر عادت نیست؟

عرفان: ما بیشتر به خاطر رودربایستی می‌گوییم بله و همیشه تفسیرمان از نه گفتن غلط است.

رویین: به نظر من حرف عرفان درست است. وقتی به کسی می‌گوییم نه، دیگر برای او اعتبار نداریم.

حسین: بله گفتن در واقع به معنی این است که ما بزرگ شده‌ایم.

من: یعنی ما باید به همه بگوییم بله، تا دوست ما بمانند؟

عرفان: نه، در واقع این اتفاق ابتدای رابطه می‌افتد، وقتی هنوز با کسی

صمیمی نیستی. بعد که با او صمیمی شدی و چند سال دوستی گذشت، با او مخالفت هم می‌کنی.

بهراد: به نظر من نه گفتن یا بله گفتن به چیزی براساس حس آدمی اتفاق می‌افتد؛ از تنبلی، از روی استرس، اضطراب یا هیجان.

عرفان: و امکان اینکه به چیزی که به ضررمان باشد بله بگوییم بیشتر است.

حسین: ما از بله یا نه گفتن هدف داریم. برای رسیدن به یک هدف است که توی رودربایستی می‌مانیم. احساس می‌کنیم با جذب اعتماد کسی می‌توانیم دوست او باشیم.

من: با این تعریف‌ها می‌توانید مثالی هم از نه گفتن خودتان بگویید؟

حسین: البته. دو سال پیش در مدرسه ما گروهی بودند که برای دعوا با بچه‌های یکی از مدارس محله‌مان می‌رفتند. از من هم خواستند به آن‌ها ملحق شوم. من هم گفتم نه. بعد مدیر مدرسه فهمید و حتی چند روزی هم

آن‌ها اخراج شدند.

من: ولی ممکن است انتهای بعضی مسیرها هم بد نباشد و خیلی هم خوش بگذرد. هیچ اتفاق بدی هم نیفتد. چرا حالا از احتیاط حرف زدید؟ مثلاً آن گروه تقریباًشان را کرده‌اند.

عرفان: خوب وقتی ما به آن‌ها گفتیم نه، شاید آن‌ها هم فکر می‌کردند در مسیرشان راه برگشتی وجود دارد. شاید آدم‌ها با این اطمینان همیشه می‌گویند بله.

من: پس چرا این ریسک را قبول می‌کنیم؟ از طرفی ممکن است یک دوستی را از دست بدهیم. از طرفی



عکس: مریم فرحی

فرهنگی به خیلی‌ها اخلاق آموخته نمی‌شود.

حسین: خانواده‌ای که فرزندی را بزرگ می‌کند به او اراده سست یا قوی را یاد می‌دهد.

من: اراده یعنی چه؟

حسین: اراده یعنی اینکه قدرت این را داشته باشیم که چیزی را که خوب است به دست بیاوریم.

عرفان: و حتی توانایی باز داری.

رویین: و گرفتن یک تصمیم قوی و جدی برای انجام یک کار.

بهراد: شاید هم قدرت تصمیم‌گیری قوی. به نظر من هر کس که

می‌دهی، تو آدم سستی هستی.

من: خب چطور می‌شود سست نبود؟

عرفان: این بخشی است که ارتباط مستقیم با پدر و مادرها دارد. پدر و مادرها باید امین ما باشند.

من: یعنی چه؟ یعنی در غیر این صورت به پیشنهاد سیگار می‌شود جواب بله داد؟

عرفان: به نظر من باید یک نفر همیشه باشد تا به حرف‌های تو گوش بدهد.

حسین: و به تو محبت شود.

بهراد: به نظر من باید اخلاق به ما آموزش داده شود، اما به دلیل مشکلات

هم ممکن است مسیر برگشتی وجود نداشته باشد؛ مثل سیگار. خیلی‌ها هم هستند که آن را امتحان می‌کنند و هیچ اتفاق بدی برایشان اتفاق نمی‌افتد.

حسین: به نظر من بله گفتن ممکن است تحت فشار اتفاق بیفتد و همیشه اجباری در آن نیست.

رویین: و اگر سر هر چیزی بگوییم نه، می‌گویند بچه‌ایم.

عرفان: شما مثال سیگار را زدید، اما به نظر من باید قبل از هر عملی فکر کرد.

حسین: این بله و نه گفتن‌ها به سست بودن آدم‌ها برمی‌گردد. مثلاً وقتی به چنین پیشنهادی جواب بله

اراده‌اش ضعیف است تصمیم‌هایش هم بدتر هستند.
من: تا به حال شده اراده نداشته باشید.

حسین: سال قبل این اتفاق برای من افتاد. ما هر کدام برای آزمایشگاه روپوش داشتیم و بابت به تن نکردن آن از ما نمره کم می‌شد. یکی از دوستانم در کلاس دیگر روپوش من را خواست و من به او دادم. با اینکه برعکس پوشیده بود تا اسم من که رویش بود دیده نشود، ولی معلم فهمید و از هردوی ما نمره کم کرد.
من: اما با این کار دوستی‌تان را حفظ کردید.

عرفان: به نظر من باید نه گفت، اما شکل گفتنش خیلی مهم است.
من: پس معتقدید که نه گفتن یک مهارت است؟

بهراد: معلم‌ها و والدین می‌گویند مهارت است، اما به نظر من اراده نه گفتن ما نباید دست کسی دیگر باشد. وقتی مدام این توصیه تکرار می‌شود انگار ما تحت نظر دیگران از کلمه نه استفاده می‌کنیم.

حسین: اما اگر آن‌ها مدام نگویند که ما یاد نمی‌گیریم؟
من: یعنی همیشه به توصیه دیگران گوش کنیم؟ پس نقش تجربه کردن این وسط چه می‌شود؟

عرفان: قرار نیست همه‌چیز را تجربه کنیم؛ برای مثال فلانی موفق نشده است، اما ما هم همان راه را برویم که تجربه ما باشد؟

من: با تمام این‌ها، خانواده‌ها با ما بچه‌ها یک مشکل بزرگ دارند، آن‌ها این‌که می‌گویند ما به همه می‌گوییم بله، اما وقتی نوبت به آن‌ها می‌رسد همیشه می‌گوییم نه!

حسین: خب، اگر به خانواده بگوییم نه، می‌دانیم آن‌ها تا همیشه کنار ما هستند، ولی وقتی به یک آشنا بگوییم نه، ممکن است رابطه ما از بین برود.

محمد: ما اغلب در طول روز می‌گوییم بله؛ که شاید از روی عادت باشد.

بهراد: ما به دوستانمان می‌گوییم بله، چون با آن‌ها راحت‌تریم.

عرفان: چرا این‌طوری است؟
حسین: شاید به خاطر اینکه نمی‌توانیم هر چیزی را به خانواده بگوییم، اما همه‌چیز را به دوستانمان می‌گوییم.

بهراد: به نظر من این خیلی بد است. این‌طوری حرمت پدر و مادر نگه داشته نمی‌شود.

عرفان: من یک راه‌حلی دارم. اینکه همیشه نه گفتن ما همراه با دلیل و برهان باشد. آن وقت دلخوری ایجاد نمی‌شود.

حسین: ما همیشه هم به دوستانمان بله نمی‌گوییم. قبلاً هم صحبتش شد. ما در ابتدای یک رابطه و برای جذب یک نفر همیشه با او موافقیم. بعدتر دوستی عمق پیدا می‌کند و می‌شود نه گفت.

من: خب به نظر‌تان این طرز دوست‌یابی درست است؟ اینکه او نخواهد شرایط ما را بپذیرد؟ یا اگر نه بشنود ما را ترک کند؟

عرفان: می‌شود او را امتحان کرد. در همان اول رابطه چند تا نه به او بگوییم و اگر ماند دوست ماست.

بهراد: ولی من مخالف هستم. دوستی نباید امتحانی باشد.

حسین: اگر این‌طور باشد در نهایت تا ابد هر کدامان یک دوست داریم و نمی‌توانیم دوستی‌های زیادی داشته باشیم. عرفان: منظور من نه گفتن به چیزهایی بود که خوب نیستند و البته حق ماست که با آن‌ها مخالفت کنیم.

من: کمی درباره تجربه کردن حرف زدیم، اما حرف‌هایمان کامل نشد. من گفتم که ممکن است تو در راهی بیفتی و هیچ صدمه نبینی ... خب چرا همیشه به ما می‌گویند بگو نه؟

حسین: به نظر من به خود آدم‌ها

بستگی دارد. کسی ممکن است همه‌چیز را تجربه کند و صدمه نیند، اما کسی هم ممکن است آسیب‌پذیر باشد.

عرفان: یک بار در تجربه سود می‌کنی و یک بار ضرر، اما اگر دقت کنیم بیشتر ضرر می‌کنیم.

من: پس این همه آدم که ریسک می‌کنند و موفق می‌شوند چه؟

حسین: به نظر من آدم‌های موفق از تجربه‌های دیگران هم استفاده می‌کنند.
عرفان: یا حتی همان اول فکر می‌کنند انتهای آن مسیری که تا به حال کسی آن را تجربه نکرده، می‌تواند چه باشد.

محمد: اما نمی‌شود همه‌چیز را از همه پرسید. مثلاً تو می‌خواهی بروی یک رشته ورزشی که تا حالا کسی نرفته، پس مجبوری خودت تجربه‌اش کنی و ممکن است شکست بخوری.

من: فکر می‌کنم دیگر وقتمان دارد تمام می‌شود. می‌دانم بحث درهم‌برهمی بود. فکر می‌کنم باید یک بار دیگر در این باره حرف بزنیم. هیچ فکر نمی‌کردم نه گفتن آن قدر شاخ و برگ داشته باشد.

در ضمن بحث دیگری هم این وسط پیش آمد که خیلی عجیب بود. شماها گفتید به دوستانمان می‌گوییم بله؛ چون بعدش می‌دانیم او برای ما می‌ماند، اما به خانواده‌هایمان می‌گوییم نه؛ چون می‌دانیم آن‌ها همیشه با ما می‌مانند. این خودش بحث عجیب و متناقضی است یا نه؟

- بله

من: به نظر من بد نیست حالا به این سؤال پاسخ دهیم: به چه چیزی باید گفت نه؟

حسین: به چیزهایی که به نفعمان نیست و عاقبت خوبی ندارند.

عرفان: به چیزهای خوب باید گفت بله؛ به چیزهای بد باید گفت نه.

بهراد: به نظر من تعریف کلی ندارد؛ چون تعریف مضرات از نگاه هر شخص با دیگران فرق دارد.